محاكات خياباني

دوصدگانه‌اي در كشف و ستايش خيابان

(شعر)

**دهگانة نوزدهم**

**سنگها و سنگواره‌هاي خياباني**

(1)

سنگها، دستها،

و شالي سياه كه برچهره بسته‌ايم،

اينها ترانه‌هاي ما هستند.

سنگي در مشت،

سنگي در هوا،

سنگباراني عليه سنگسار.

(2)

ترانه‌هاي خود را مي‌خوانيم

شادتر از سنگهاي در پرواز

و بي واهمه از گلوله‌هايي كه مي‌بارند بر ما.

خاطرة روزها نوشته مي‌شود

در سنگها و دستها؛

و گلوله‌هايي كه شليك خواهيم كرد.

(3)

سنگ و رگبار به هم آميخت.

و در يك لحظة ناب،

از ميان دود،

از ميان خاك،

از ميان آه،

بهت ما به يقين تبديل شد:

زنده بوديم.

(4)

در اين خيابان پلنگ دويده.

مردي به سايه‌هاي توهم شليك كرده

و زني با فريادي بلندتر از ديوار سنگي

خود را به آتش كشيده است.

در اين خيابان است كه من غزلي نوشته‌ام...

 (5)

هرسنگ گنجشكي است

فشرده در مشتي خشمگين.

قلب هراسان سنگ را

در پرواز بايد آرام كرد.

(6)

تو در ارتفاع، جاري خواهي شد

هنگام كه نام دروغين ات را

نبشته بر سنگي به زير كشيم،

و نام زني افتاده برسنگفرش را

بر ديوارة بلند آسمان حك كنيم.

(7)

به خبر رساني قطره‌اي روزنامه‌ها

يا دروغهاي تلويزيونها و راديوها نيازي نيست.

خبرها در تو دهان به دهان مي‌چرخد

و سانسور، ديوار پوكي است

 كه مهيب فرو مي‌ريزد.

(8)

نه آن كه بي حرف باشم.

مثل تو كه ساكتي،

و دوست نداري ياوة تلويزيونها را

من نيز نمي‌خواهم آلوده كنم

ترانه‌هايت را.

(9)

وقتي خيابان سينه باز مي‌كند

دريا مي‌خندد.

و جنگل،

پرستاره مي‌شود.

من آن زخمم

بر سينة عقاب سپيد قله

نشسته بر گوري بي سنگ.

(10)

وقتي اولين سنگ را زديم

تنها پنج نفر بوديم.

آنها با ماشينها و كلتها و باتونهايشان پنج لشگر بودند.

در پايان خيابان،

ما پنج فوج پرنده بوديم

آنان با پنجه‌هاي خونين

 پنج گلة فراري.